اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

**ما چون در بحث مکاسب اصولا روایت کم داریم اینجا دیدیدم مرحوم شیخ متعرض عده‌ای از روایات شده بود گفتیم یک مقداری بیشتر اینجا صحبت بکنیم که حالا چون بعد از این یک مقدار صحبت‌های ما در روایات کم است یک مقداری جبران ماذا و سیاتی بشود .**

**در مکاسب محرمه روایات زیاد بود انصافا در آنجا بحث‌های روایی را انجام دادیم اما در مکاسب بیع و خیارات و اینها روایات ما آن قدر زیاد نیست خیلی‌هایش روی قواعد و اینها و بحث‌های قاعده‌ای خوبی هم دارند انصافا ما هم به مناسبت بحث بیع که درش قواعد دارد کلا قواعدی را که در باب معاملات و عقود شده اینها را به حساب متعرض شدیم و یکی از بحث‌های زیاد چون جامعه‌ی بشری انسان یک موجود اجتماعی است قوام اجتماع به همین قراردادهاست یعنی چند نکته هست در مجتمعات بشری که قوام اجتماع است اگر نباشد جامعه به هم می‌خورد یکی‌اش هم ظهورات است حجت ظهورات ما اگر ظهورات را منکر بشویم مثل منکر وجود در فلسفه شدیم سوفسطایی می‌شویم . ظهورات اگر از جامعه برداشته بشود نظام اجتماعی کلا به هم پاشیده می‌شود .**

**یکی از کارهایی که در نظام اجتماعی و اجتماعی بودن نظام خیلی تاثیر دارد قراردادهاست ، این قراردادها خیلی تاثیر دارد مخصوصا چون قراردادها امر شخصی است در طول تاریخ از تاریخ رم باستان که ما داریم قوانین داریم تا فی ما بعد روی قراردادها خیلی صحبت شده است عرض کردم این کتابی که برای حمورابی هست قوانین حمورابی این را فعلا فکر می‌کنم مدون‌ترین قوانینی باشد که بشر فعلا می‌شناسد ، یک چیزی هم نقل کردند از یمن آن خیلی مورد تاریخیتش ثابت نیست . قوانین حمورابی حدود سه هزار و هفتصد و خورده‌ای ماده‌ی قانونی ، چاپ شده عراقی‌ها چاپ کردند .**

**چون حمورابی از پادشاهان آشوری است ، آشوری‌ها تقریبا از میانه‌ی عراق تا شمال عراق تا بین سوریه را حکومت می‌کردند که البته ما از علمای معروف ، پادشاهان معروف آشوری هم بخت النصر را می‌شناسیم ، بخت النصر خیلی چون بیت المقدس را خراب کرد بخت النصر یا نبوخد نصر به لفظ آشوری نبوخد نصر آن را بیشتر می‌شناسیم . در قوانین حمورابی خیلی معاملات آمده خیلی زیاد است و در قوانینی که بعد یهود نوشتند چون قوانین حمورابی برای 4000 سال قبل است آن قانون مدونی که داریم بیشترین قسمت‌هایی که من دیدم من همه‌اش را نخواندم همه‌ی موادش را ، اگر گاوی خریدند و به کسی فروخت و زمینی فروخت و خیلی قوانین خرید و فروش در قوانین حمورابی خیلی زیاد است .**

**بعد از آن هم در قوانین مشنا یا قوانین به اصطلاح سنن شفاهی حضرت موسی غیر از وحی اسمش مشناست بین اهل یهود که ترجمه‌اش به فارسی المثنی این را به عنوان المثنای تورات حساب می‌کردند در آنجا هم زیاد دارد ، احتمال می‌دهم اصلا کتاب اولش بیع باشد فکر می‌کنم شش تا کتاب است آخرینش طهارت است به خلاف ما به نظرم ، دارم من چون دارم 6 جلد است متن عربی‌اش را من دارم به نظرم اولش بیع است فکر می‌کنم ، پس مساله‌ی بیع و اموری که برمی‌گردد بیع خیلی اهتمام دارد در دنیای اسلام هم روی کلیه‌ی عقود و من جمله بیع خیلی بحث شده و خیلی بحث‌ها هم سابقه‌ی تاریخی دارد و نکات مهمی است در باب بیع در باب عقود خصوصا بیع اصطلاح دارند که بیع را ام العقود می‌دانند یعنی مهمترین عقدی که در زندگی بشر وجود دارد بیع است از همه از اجاره و از مساقات و مزارعه و رهن و اینها از تمام آنها بیع بیشتر وزن دیگری دارد ، ازدواج و حتی از ازدواج هم بیشتر در زندگی ما تاثیر گذار است لذا بحث‌های فراوانی که کردند نکته‌ی فنی‌اش این است .**

**و در طول تاریخ جهاتی از مساله عوض شده اصلا نکات و عرض کردیم این در نظام اجتماعی که الان بحث کردیم عرض کردیم یک نظام اجتماعی عبد و مولی داریم ، یک نظام اجتماعی ارباب و رعیت داریم ، یک نظام اجتماعی کارگر و کارفرما داریم در اصول ما در اصولی که ما داریم در اسلام چه شیعه چه سنی بیشتر روی نظام عبد و مولی فکر کردند ، اما در نظام جدید نظام قانونی بیشتر بردند روی کارگر و کارفرما اصلا عرض کردیم اولین کتاب‌های در این جهت قرارداد اجتماعی است ژان ژاک روسو اصلا آن قانون کلا اینها یک نوع قرارداد است یک نوع عقد است البته خود غربی‌ها هم بعد اشکال کردند نمی‌خواهم حالا وارد آن بحث بشوم .**

**یعنی نظام اجتماعی جدید با رشد سرمایه داری از قرن 17 و 18 به بعد اصلا قانون را هم یعنی در نظام قانونی بیشتر جهتشان قرارداد است اصلا نکته‌ی نظرشان روی قرارداد بیشتر است . در اصول ما نظرمان روی عبد و مولی است ، آن نظام وسط هم که ارباب و رعیتی باشد خیلی مورد توجه نیست یک نظام قانونی بیشتر می‌گویم حتی مثل ژان ژاک روسو قرارداد است مردم یک جا جمع می‌شوند با هم قرار می‌گذارند یک کاری بکنند ، قانون یعنی قرارداد حتی قانون را هم به عنوان یک قرارداد به اصطلاح مورد توجه قرار دادند این چون عرف قانونی را عرض کردم در عرف قانونی بیشتر نظر روی قرارداد است البته خود غربی‌ها هم اشکال کردند که نمی‌شود با قرارداد حل نمی‌شود.**

**اما در عرف ما در اصولی که ما داریم و فقهی که داریم بیشتر نظر روی عبد و مولی است و این حد وسطش هم نظام ارباب و رعیتی است چون در نظام ارباب و رعیتی ، رعیت مالک کار خودش هست لکن زحمت می‌کشد یک مقدارش را به ارباب می‌دهد همراه زمین خرید و فروش می‌شد لکن ملک ارباب نبود که ارباب هر کار بخواهد بکند اما در نظام عبد و مولی ملک مولاست در نظام کارگر اصلا ملک هم نیست آزاد است می‌آید نزد شما قرارداد می‌بندد می‌رود نزد کسی دیگری قرارداد می‌بندد دقت فرمودید ؟**

**در نظام قانونی که الان در دنیا در حدود سه قرن اخیر حاکم شده بیشتر جو کارگر و کارفرما را دیدند در اصول ما بیشتر جو عبد و مولی را دیدیم ، اینها توضیحاتش را در ذهن مبارکتان باشد چون خیلی تاثیر گذار است به هر حال چون مساله‌ی بیع اثر دارد و اینجا هم یک مساله‌ی تاثیر گذاری است چون در قوانین غربی هم آمده بیع فضولی ، چون عرض کردم عده‌ی زیادی از این احکام بیع در طول تاریخ بوده این اینطور نیست مثلا می‌گویند در تاریخ قدیم رم بیع تملیک بوده بعد خود رمی‌ها عوض کردند بیع را تعهد کردند الان هم در عده‌ای از قوانین غربی بیع تعهد است همین الان .**

**در دنیای اسلام بیع تملیک است شاید بعضی از عبارات مشعر باشد که بیع تعهد است لکن در دنیای اسلام به طور کلی بیع تملیک است و این آثار قانونی دارد یعنی این طور نیست که من لفظ دارم می‌گویم این کلی آثار قانونی برایش بار می‌شود در بحث بیع فضولی که از قرن دوم ما داریم مطرح شده عده‌ای گفتند بیع فضولی باطل است و عرض کردیم آن‌هایی که باطل می‌دانستند تعبد بودند حتی در شیعه بیشتر لا تبع ما لیس عندک را مطرح کردند دقت کردید ؟**

**البته روایات دیگر هم آوردند آن‌هایی هم که گفتند بیع فضولی درست است بیشتر روایت عروه‌ی بارقی است که پیغمبر به او پول داد رفت فروخت ، گفت برو یک شتر برایم بخر ، یک شتر را خرید شتر را فروخت دو تا شتر دیگر با آن آورد با همان یک دینار برگشت نزد رسول الله گفت یک شتر آوردم پولتان را هم برگرداندم ، آن کارش فضولی بود دیگر پیغمبر اجازه دادند آنهایی که فضولی را اجازه می‌دادند به روایت عروه‌ی بارقی بیشتر تمسک کردند آنهایی که فضولی را اجازه نمی‌دادند بیشتر به روایت لا تبع ما لیس عندک ، این جو فقهی عام در ذهنتان باشد جو عمومی .**

**در روایات ما لا تبع ما لیس عندک به این صورت در میراث‌های فقهی ما خیلی نیامده یعنی چیز قابل قبولی نیست اما شبیهش هست حالا مشابهش هست لذا ما در این بحث اگر وارد می‌شویم من از الان عرض بکنیم ، یکی لا تبع ما لیس عندک یا نهی عن بیع ما لیس عندک یکی آن است و به حساب بیشتر آن نظر اهل سنت در نزد ما آن هم هست بیشتر باز نظر اصحاب ما چند تا روایت از توقیعات امام عسکری از بقیة الله اینها هست و رایات دیگر هست از ائمه علیهم السلام مرحوم شیخ در اینجا هر دو طائفه را آورده هم لا تبع ما لیس عندک هم روایاتی که در خاص ماست در طریق ماست و لذا خوب دقت کنید من هم اول این بحث را گفتم چون شیخ در اینجا جدا نکرده نه اینکه شیخ ، نائینی هم جدا نکرده است . آقایان چون در بحث تاریخ حدیث و اینها ورود پیدا نکردند جدا نکردند آن استدلالی که ذکر شده بین متاخرین آن را آوردند و همان مناقشاتی که کردند .**

**و لذا بحث را ما در دو قسمت الان قرار می‌دهیم یک قسمتش لا تبع ما لیس عندک عرض کردیم این روایت خیلی معروف است در کتب شیعه آمده در کتب اسماعیلیه ، زیدیه را الان در ذهنم تازگی مراجعه نکردم قاعدتا باید باشد حالا یک تکه‌اش باید باشد در کتاب اسماعیلی‌ها هست و در کتاب به اصطلاح در کتب اصحاب ما با ...**

**عرض کردیم این لا تبع ما لیس عندک هم چند جور نقل شده یک جورش را از خطابی است که پیغمبر به حکیم بن حزام گفتند که شرح حالش را دادیم یک جورش در ضمن چهارتاست که بیشترین متنی که اهل سنت رویش حساب کردند آن چهارتایی که نهی رسول الله عن کذا کذا و عن بیع ما لیس عندک و توضیحات تا اینجا عرض کردیم اصل در این چهارتا هم به حکیم بن حزام چهارتا را نهانی رسول الله چون عرض کردیم حکیم بن حزام یک تاجر بزرگ یک سرمایه دار معروف مکه بود در مکه چند تا سرمایه دار معروف بودند که سرمایه‌ی اینها با تجارت بود . انواع روایات را پیغمبر نسبت به این دارد مثلا فرض کنید ایاک یا حکیم ان تحتکر الطعام مثل اینکه این جور بوده مثلا می‌گفتند یک قافله‌ای دارد می‌آید به حساب خودشان چه مقدار مثلا گندم در این قافله هست این می‌رفت با آن مالک یا پنج تا مالکی که در آن قافله بودند می‌گفت آقا این قافله قبل از این که برسد به مکه من همه‌ی طعام‌ها را خریدم این ایاک ان تحتکر اشاره به این است ، تو این کار را نکن که همه را بخری همه را یک جا جمع کنی ، ایاک یا حکیم ایاک ان تحتکر الطعام این روایت را ما داریم ، ما یعنی هست حالا نمی‌دانم در مصادر ما یادم نمی‌آید در مصادر اهل سنت .**

**چند تا مطلب است پیغمبر به حکیم می‌گویند یکی هم لا تبع ما لیس عندک است یکی هم بعضی‌هایش دارد بیع ما لیس عندک است این جوری هم دارد یکی هم ربح ما لم یضمن هم دارد یکی هم بیع ما لم یضمن هم دارد عرض کردم ضمان در اینجا به معنای طرف بگیرد تا وقتی شتر نرسیده به مکه تا وقتی بار نرسیده در راه نفروش ، خرید و فروش نکن یا در راه ربح نگیر مثلا به تاجر می‌گفت من پنج تا شتر من بار ذرت دارد من مثلا خریدم این قدر می‌فروشم این قدر آن می‌خرید هنوز هم نرسیده است بار هم به آنجا نرسیده است ، عرض کردیم و توضیحات کافی داریم که در روایات اهل سنت و لذا اینجور دارد لا تبع شیئا حتی تحوزه الی رحالک ، تحوزه ، حوز ، حاز به معنای حای حطی و واو و ز اخت الراء به معنای جمع بکنی تا دستت نیامده نفروش ، لذا تعابیر مختلفی است من دارم تعابیر را عرض می‌کنم ، تعابیر مختلفی در روایات اهل سنت آمده لکن بیشترین تعابیرشان در فتاوایشان در خصوص طعام آمده است .**

**مثلا طعام را خریدم مثلا طعام هم عرض کردم در عرف مکه به معنای غذای خشک بوده گندم و جو بوده ، طعام بعدها معنایش عوض می‌شود و این را من توضیحاتش را عرض کردم لغت عرب یک قسمتش به قول معروف می‌گویند هر لغتی سری دارد یکی از جهاتی که در لغت عرب هست نسبت به بقیه تحول معلوم نیست زمان امام صادق طعام به این معنا بوده ، کما اینکه طعام به معنای خوراک بوده اما گاهی اشتقاقی‌اش یعنی فعل و لفظش به معنای چشیدن بوده در خود قرآن هست راجع به آن آب نهری خواهد آمد و من یطعمه از این آب نچشد با اینکه آب جزو طعام نیست حالت فعلی برایش آورده اما اصلا به غذای خشک ، آب که آب است دیگر به غذای خشک می‌گفتند طعام دقت فرمودید ، این ما چند تا باب داریم که اینها باید در میان هم فقه اهل سنت هم فقه ما یک مقداری در روایات ما هم همینطور اینها خلط شده اینها باید یکی یکی با حوصله اینها را نشست آدم جدا بکند .**

**پس بنابراین این حدیث عرض کردیم هم به حکیم هست چهارتا لکن آن که اهل سنت بیشتر رویش کار کردند متنی است که در کتاب عبدالله پسر عمرو عاص است ، که پیغمبر حاکمی را والی را برای مکه قرار دادند چهارتا چیز را گفت پیغمبر به این ، در بعضی‌هایش ، آن وقت آن چهارتا هم محل کلام است در خود متون اهل سنت محل کلام است و عرض کردیم این نوشتار یعنی این کتاب ظهورش در حدود سال‌های صد است ، به عنوان کتابی که از صحابه بوده خود عبدالله می‌گویند اسمش را گذاشته الصحیفة الصادقة .**

**عرض کردیم بعد از سال صد عرض شد در این درس نگفتم در بحث‌های شب که در فهرست است عرض کردیم از عجایب این است که بعد از خود این عمرو نوه‌ی او نوه‌ی پسر او این کتاب را مشهور می‌کند اما کسانی از اهل سنت این کتاب را باز نقل نکردند اهل سنت هر چه نقل کردند افراد از خود عمرو بن شعیب این نوه از این عمرو بن شعیب نقل کردند این هم چیز عجیبی است .**

**مثلا شعیب نقل نکرده این کتاب جدم عبدالله است ، چون عبدالله جد شعیب است و عمرو که این کتاب را در می‌آورد کتاب مشهور می‌شود یعنی ، اما احادیثش مشهور است ، دقت کنید ، یعنی عمرو نقل می‌کرده مثلا حدثنی ابی عن ابی و این کتاب را می‌آورده ولذا ابتداءا انسان خیال می‌کند کتاب نبوده نه کتاب بوده اخیرا شاید ده سال است پانزده سال است بیست سال است بالاخره سنی‌ها جمع کردند بازسازی‌اش کردند به نام الصحیفة الصادقة من در اینترنت دیدم خود کتاب را در خارج ندیدم دو نسخه‌ی چاپی از آن دیدم در اینترنت آیا بیشتر چاپ شده یا نه نمی‌دانم بازسازی کردند و لذا باز یک مشکل دیگر آن کسانی است که از این عمرو بن شعیب نقل می‌کنند متعدد است.**

**و عرض کردیم از همان قرن اول که بعد در ، قرن اول به خاطر حالا مسائل صحابه و این حرف‌ها جای خودش قرن دوم بعد که افتاد حدیث روی جنبه‌ی حکایت و بحث که حدیث را قبول کردند می‌آمدند آراء اهل سنت مختلف شد خیلی هم عجیب است مثلا بخاری و مسلم گفتند باطل است قبول نمی‌کنیم ، ابن حزم گفت کتاب باطل است این یکی را فقط قبول می‌کنیم ، عده‌ای از علمای اهل سنت گفتند صحیح است ، یک قسمت‌هاییش در ترمذی آمده نوشته حسنٌ یک قسمت‌هاییش آمده نوشته حسنٌ صحیحٌ غرض اهل سنت کاملا برخوردشان با این نوشتار خیلی مختلف است یا حسن می‌دانند یا صحیح می‌دانند یا اصلا کلا باطل می‌دانند ، ابن حزم یکی‌اش را فقط همین یکی‌اش را فقط قبول می‌کند این ترتیبی بود که بین اهل سنت بود خوب احتیاج به بحث‌های خودشان دارد که یک مقداری خواندیم.**

**و اما نزد ما و نزد ما که عرض می‌کنیم اعم از دعائم ، چون دعائم عرض کردم رتبه‌اش به لحاظ تاریخی ما بین مفید و صدوق است ، معذرت می‌خواهم ما بین کلینی و صدوق است ، کلینی 329 است صدوق هم 381 است صاحب دعائم یا 61 است یا 63 است حالا درست در ذهنم نیست این طبقه‌ی وسط حساب می‌شود و عرض کردیم کرارا و مرارا و تکرارا یک کتابی بوده به نام امیرالمؤمنین که همان قرن اول در کوفه پخش می‌شود ، بعضی‌ها هم به آن صحیفة علی ، کتاب علی می‌گفتند ولکن نجاشی می‌گوید این برای ابو رافع است شاگرد ایشان به کسانی دیگر هم نسبت داده شده است این کتاب اصلا مرحوم کلینی از این کتاب نقل نمی‌کند ، اصلا علمای ما بعد از امام صادق از این کتاب نقل نمی‌کنند ، اما این کتاب دو سه نسخه‌اش در اختیار صاحب دعائم بوده یکی‌اش هم نسخه‌ی شیخ طوسی است که در فهرست آورده است ، ایشان از این کتاب نقل می‌کند .**

**سکونی هم روایتش برمی‌گردد به امیرالمؤمنین لذا یک مقداری که در دعائم الان هست عن علی عن علی یا از آن کتاب است یا از کتاب سکونی است این را دقت کنید این را من تاریخچه‌اش را عرض کنم و اما این حدیث در کتب اصحاب ما عرض کردم در جامع الاحادیث در بابی که ابواب بیع است نمی‌دانم حالا من هم دیگر حالا خدا رحمتش کند این آقایی که جمع کرده آن هم فوت کرد بله چرا بعضی‌هایش را یک جا آورده بعضی‌هایش را در جای دیگر آورده حالا ما اینطور که آوردیم همه را یکجا می‌آوریم .**

**پس ما الان اولا بحثمان روی این حدیث لا تبع ما لیس عندک و لذا کلمه‌ی عندک را معنا کردند به آن معنا سرش این است یعنی هنوز وارد قبض نکردید لیس عندک یعنی قبض نکردید روشن شد ، یعنی حکیم بن حزام تا وقتی بار شتر در مکه نیامد داخل در کاروانسرای تو شد هنوز در قبض تو واقع نشد نفروش ، در راه است نفروش . الان رسم است دیگر یک کشتی مثلا جنس از ژاپن می‌آورد در دریاست کشتی هنوز می‌فروشند سود هم برایش می‌آورد نه این تا آمد در انبار تو وارد شد آن وقت بفروش ، عندک یعنی فی رحالک ، حتی در بعضی متونش هست حتی تحوز فی رحالک ، تا تو او را بیاوری دستت بیاید .**

**عندک هم به معنای ملک یعنی اگر ملک تو ، دقت کردید از اول این بحث شد که ما لیس عندک یعنی ملک تو نیست یعنی فضولی هر چه که مال تو نیست نفروش یعنی فضولی ، این یکی معنایش فضولی است آن یکی معنایش قبض است قبض هم یعنی تا ، کشتی در دریا نفروش درست است اما تا نیامده در انبار تو وارد نشده تا نگرفتی نفروش دقت می‌کنید .**

**یکی از حضار : با توجه به تغییر شرایط خطراتی که آن موقع بوده بیمه‌ای که الان هست اینها را نمی‌توانیم بگوییم عندک الان**

**آیت الله مددی : دیگر ببینید این مسائل به اصطلاح خودشان درست است یک اصطلاحی دارند ما این را می‌خواستیم در بحث اول اصول بگوییم نشد ، یک اصطلاحی دارند که ما قیاس را جایی عمل می‌کنیم که یعنی عرض کردیم یکی از فضاهایی که در اصول حاکم است اهل سنت زیاد دارند اصطلاحا می‌گویند فقه المقاصد این مقاصد و ملاکات چرا اما عده‌ای در جاها خود اهل سنت خود آن‌هایی که اهل قیاسند می‌گویند اینجا دیگر قیاس برنمی‌دارد ، وقتی نصی از رسول الله آمد دیگر قیاس برنمی‌دارد . عده‌ای از ابواب کلا عبادات کلا می‌گویند قیاس برنمی‌دارد اصطلاحشان این است . باب عروش و جنایات و دیات اینها قیاس برنمی‌دارد نمی‌شود قیاس کرد به اصطلاح آنجا به جای تعبدی یک معنای چون مرحوم نائینی اول که تعبدی و توصلی را معنا می‌کند سه تا معنای دیگر هم برای تعبدی و توصلی می‌گوید ما می‌خواستیم و معنای یکی می‌شود چهارتا یک معنا هم ما اضافه می‌کنیم می‌شود پنج تا . این را بیشتر اهل سنت می‌گویند توقیفیٌ این توقیفی است وقتی امر توقیفی بود دیگر به این مقاصد و ملاکات و عوض شده و از این حرف‌‌ها دیگر نمی‌گذارند چون دیگر تعبد بود ، در بیع طعام تعبد دارند که رسول الله گفت نمی‌شود ، طعام را اگر تو خریدی ، آقا 20 کیلو گندم به تو فروختیم شما هم 20 کیلو گندم خریدید بخواهید به یکی دیگر بفروشید آقا 20 کیلو می‌گوید نه نمی‌توانی بگویی 20 کیلو دو مرتبه باید کیل بکنی خودت ، این را به کیل اول نفروش خودت دو مرتبه کیل کن بکش اگر 20 کیلو بود این تعبد است هر جا که تعبد آمد دیگر اینکه شرایط زمان عوض شد و اینها غالبا عمل نمی‌کردند .**

**یکی از حضار : همان موقع هم عند بود در اتاقش عند است در خانه‌اش عند است در انبارش هم عند است آن موقع می‌گوید در مکه که رسید عند است خوب الان که بیمه هست کشتی هم حتما برای من است بار هم برای من**

**آیت الله مددی : بیمه همه‌اش را نمی‌دهد خوب نه ، بعد هم بیمه دعوا دارد سر و صدا دارد مخصوصا در ایران دیگر تا بیایند و ثابت شود و کارشناس و گاهی عمر آدم را می‌گیرد ، به هر حال این حل مشکل نیست با بیمه حل مشکل نمی‌شود ، مضافا برای مشکلاتی که برای بیمه هم باید پول بدهد جنسش را بخواهد بیمه کند باید یک پولی بدهد پیغمبر برای اینکه این کارها نشود می‌گوید تا وقتی دستت نرسید در انبار آوردی آن وقت بفروش در راه نفروش ولو بیمه باشد ، دقت می‌کنید هنوز نرسیده لا تبع ما لیس عندک یعنی این .**

**و لذا در بعضی‌هایش هم دارد حتی تحوز الی رحالک تا رحل ، رحل یعنی دیدم آخر می‌گویند مرحله چهار مرحله یکی از این مترجمین اخیر فارسی کلمه‌ی مرحله را به فارسی خواسته ترجمه کند بارانداز معنا کرده است انصافا تعبیر زیبایی است بارانداز جایی که بار را خالی می‌کند انصافا دیدم خوب ترجمه کرده است نمی‌خواهم مصدرش را بگویم . به هر حال دیدم کلمه‌ی قشنگی است چهار مرحله مثلا در چهار مرحله سفر ، اربع مراحل ، مرحله را بارانداز معنا کرده است حرف قشنگی است جایی بوده که شتر را نگه می‌داشتند بارهایش را می‌ریختند .**

**یکی از حضار : حاج آقا الان اگر من رفتم ژاپن یک انبار گرفتم بار رفت در آن انبار برای من است .**

**آیت الله مددی : باید انبار برای ایشان باشد کسی دیگری تصرف کند**

**یکی از حضار : الان جزء چه کالی به کالی می‌شود چیست مشکل ؟**

**آیت الله مددی : آن دین به دین است .**

**یکی از حضار : چیست مشکل الان سلف است سلم است ؟**

**آیت الله مددی : بیع است مشکلی ندارد که پیغمبر گفت اینجوری بیع نکنید .**

**یکی از حضار : پس این سلف و سلم‌ها و اینها چیست ؟**

**آیت الله مددی : آن سلف و سلم نکته دارد نسیئه نکته دارد چون می‌گوید به تو فروختم پولش را ده روز دیگر می‌دهم این نسیئه است معین است این می‌گوید آقا فروختم .**

**آن وقت بیع هم در اصطلاح دنیای اسلام تعهد نیست خوب دقت کنید ، اگر تعهد بود ممکن بود بگوییم درست است من متعهد شدم که مثلا ده هزار فرض کنید کولر آبی خریدم ، گازی خریدم این ده هزار را به شما بدهم چون تعهد کردم ولذا بیع کلی می‌شود و اشکال ندارد اما اگر بگوید این کشتی بیع شخصی این را فروختم این تا وقتی که در اختیارش قرار نگیرد نمی‌شود دقت کردید . اینها هر کدام ، عرض کردم بیع خیلی فروع دارد سرش همین است دیگر و لذا اشکال می‌کنند که بیع کلی را چه می‌گویید لیس عندک ، لیس عندک در اینجا به این معنا نیست که شخصی نباشد ، اینجا هم ان شاء الله می‌خوانیم هم نائینی هم مرحوم شیخ هم دیگران دارند این ما لیس عندک را شخصی گرفته نه این مراد نیست بگوید بیع کلی اشکال دارد نه کالی به کالی ، کالی که دین است ربطی ندارد ، بیع کلی را چه می‌گویید اینها اصلا این نیست این متن این نیست .**

**عرض کردم ایشان یک تاجر بزرگی بود حضرت خدیجه عمه‌ی ایشان است برادر زاده‌ی حضرت خدیجه است همچنان که حضرت خدیجه هم از تجار بزرگ مکه بود مکه عمده‌اش را عرض کردم وادی غیر ذی ذرع بود عمده‌اش از راه تجارت خارجی بود در تابستان به سوریه می‌فرستادند شام در زمستان هم به یمن ، رحلة الشتاء والصیف دیگر در خود قرآن هست دیگر رحلة الشتاء والصیف شتائشان به یمن هوای یمن گرم بود ، صیفشان هم به سوریه بود هوای سوریه خنک بود دقت می‌کنید ؟**

**این کاروان‌ها را مثلا مثل حکیم بن حزام که اموال زیادی داشتند کل کاروان را می‌خرید قبل از اینکه وارد مدینه بشود یعنی کل گندم مدینه در اختیار حکیم بن حزام بود ایاک ان تحتکر الطعام روایت هست خطاب به حکیم است عده‌ای از این خطابات خطاب به حکیم است لذا بحثی که بعدها مطرح شد این است که شاید اینها اصلا نکته‌ی دیگری داشته و الا اگر نکته‌ای بود خوب در مدینه ، مدینه مرکز تشریع است اصولا مکه**

**و لذا خوب دقت کنید این عباراتی که وارد شده برای سال فتح مکه است سال هشتم ، اصلا این روایت عبدالله بن عمرو عاص برای سال هشتم است تاریخ دارد . خود عبدالله می‌گوید در فتح مکه من از پیغمبر اجازه گرفتم بنویسم این را نوشتم شروع کردم این را نوشتم . حکیم بن حزام در سال هشتم این مطلب در مدینه گفته نشده این مطلب در مکه گفته شده است دقت کنید ، بله شما ممکن است بگویید این مطلب خطاب به شخص خاص است چون این مطلب هست ما اصولا می‌توانیم به شخص خاص محدود به شخص خاص امام معصوم هم می‌تواند با اینکه شأن امام**

**مثلا دو نفر اهل کوفه بودند آمدند در مدینه بلا نسبت مثلا در مدینه متعه انجام بدهند حضرت فرمودند انی احرم علیکم متعة را در مدینه ما دمتما فی المدینة ، در مدینه این کار را نکنید آبروی من می‌رود مشکل برای من درست می‌کند ، غیر از مدینه می‌خواهید بروید اشکال ندارد ، ببینید انی احرم تعبیرش انی ، انی احرم علیکما ان تتمعتا ما دمتما فی المدینة دقت کردید ، این به اصطلاح احتمال دارد این نهی شخصی بوده برای حکیم ، به جای اشکال شما این نهی شخصی بوده یا نهی‌ای بوده که هنوز احکام درست به اهل مکه نرسیده است .**

**و لذا فی ما بعد عده‌ای از علما حتی علمای ما مثل علامه در تذکره می‌خوانم بعضی از عبارات را اینها اصلا بیع ما لیس عندک را داخل در غرر گرفتند این نهی النبی عن الغرر برای مدینه است . در حقیقت این‌هایی که در مکه شده مصادیق غرر بوده هنوز نهی النبی عن الغرر ، چون مکه تازه فتح مکه شده تازه مسلمان شدند هنوز احکام به مکه نرسیده اینها در معاملات مساله‌ی مهمی بوده مثلا مثل حکیم بن حزام مکه‌ای که کارش تجارت بوده اینها مصادیق غرر در محیط مکه است دقت می‌کنید چه می‌خواهم بگویم ، نه آن راهی که شما رفتید ، اصلا این بحث بیع غرر است در مدینه دارد نهی النبی عن الغرر روشن شد تاریخی چطور شد ؟**

**در مکه که آمدند چون هنوز تشریع مدینه به مکه نرسیده لذا پیغمبر برای اینها مصادیق غرر را بیان کردند ، اگر شما فروختید ممکن است در راه دزد ببرد اصلا به مدینه نرسد به مکه نرسد به شهر نرسد بیع تو بیع غرری است این بیع ، بیغ غرری است این نهی النبی عن الغرر یک نهی النبی عن هر دو را ما داریم لکن مشهورتر نهی النبی عن بیع الغرری ، اما نهی النبی عن الغرر داریم .**

**و لذا نمی‌دانم دقت فرمودید چون این احتمالی که من می‌خواهم بگویم هیچ کدام از این آقایان نگفتند حالا بعد یک کمی ما مانور بیشتر می‌دهیم که احتمالا روشن شد**

**یکی از حضار : حکم شخصی است**

**آیت الله مددی : شخصی نیست در محیط مکه که هنوز تشریعات نرسیده پیغمبر بعضی از آن تشریعات را به صورت فردی مصداقی بیان کردند این چهار تا مصداق ، مصداق بیع غرری است ، این بیع غرری را باطل پیغمبر اعلام کردند ، اما در مکه چون سال فتح مکه هم هست هنوز مردم مشرک بودند اصلا سال بعد هم که سال نهم بود مشرکین حج آمدند ، یک مقدار اهل مکه بودند و مقدار کمی از بعضی عشایر آمدند و الا سال نهم هم مشرکین بودند سوره‌ی برائت هم سال نهم آمد ، ان الله بریء من المشرکین این سوره‌ی**

**و لذا از سال نهم پیغمبر این را فرستادند اول ابوبکر بعد علی بن ابی طالب ، علی بن ابی طالب در روزی که در منی بودند در بین خیمه‌ها می‌گشت و می‌فرمود نهی رسول الله ان الله تعالی یقول فلا یقرب المسجد الحرام بعد عامهم هذا انما المشرکون نجس ، دیگر بعد از این مشرکین حق ندارند بیایند مکه همین سال نهم لذا از سال دهم مشرکین دیگر کلا مکه نیامدند دقت می‌کنید ؟ اصلا از سال دهم دیگر مشرکین کلا مکه نیامدند وقتی پیغمبر در سال دهم تشریف آوردند مکه دیگر اصلا مشرکین نبود .**

**این احکامی بود که توسط امیرالمؤمنین ابلاغ شد ، سوره‌ی برائت ابلاغ شد به مشرکینی که در مکه بودند ، وقتی هم که مساله‌ی برائت از مشرکین مطرح شد در ایران آن علمای اهل سنت همین جواب را به علمای شیعه دادند که این برائت از سال نهم بود و بعد از سال نهم اصلا مشرکین مکه نیامدند ، اشکالی که به ایرانی‌ها کردند که زمان مرحوم ایشان مطرح شد اشکال آن‌ها این بود که این آیه‌ی مبارکه روشن شد اشکالشان این اصلا مربوط به آن دوران بود سال نهم بود سوره‌ی برائت خوانده شد و در سال نهم معظم حجاج مشرک بودند مقدار کمی مسلمان بودند ، سال هشتم که همه مشرک بودند ، سال هشتم همه مشرک بودند یک چندتایی چون ماه رمضان فتح مکه واقع شد یک چند تایی که در ماه رمضان مثلا می‌خواستند انجام بدهند و الا همه مشرک بودند . سال نهم هم اکثریت مطلق مشرک بودند که امیرالمؤمنین را فرستادند می‌گویند ابوبکر را اول فرستاند بعد گفتند آقا البته آن را سنی‌ها می‌گویند که مثلا این مقام امیرالمؤمنین است حالا می‌گویند چون میان عرب رسم است که اگر ابوبکر را بفرستید گوش نمی‌کننند خیلی حرف را باید از خودتان باشد لذا حضرت امیر انفسنا و انفسکم حضرت را فرستادند برای این کار که از زبان رسول الله .**

**و بعضی از سنن هم امیرالمؤمنین در این آیه نیامده الا لا یطوفن عریان بالبیت ، چون مشرکین عریان هم گاهی طواف می‌کردند ، مشرکین احرامشان با لباس احرام نبود مشرکینی که می‌آمدند حج ، چون عرض کردم لغت دینی نداشتند شتر روی کوهانش یک خط مثلا یک جراحتی وارد می‌کردند یا یک چیزی نعلی به گردنش آویزان می‌کردند که این یعنی قربانی است .**

**یکی از حضار : تقلید**

**آیت الله مددی : آها تقلید یا اشعار با این جور چیزها**

**اما وقتی وارد مکه می‌شدند لباس‌ها را می‌کندند دو لباس احرام بود فقط برای طواف لذا یکی از شغل‌هایی که آن وقت در مکه بود کسانی بودند که مثلا هزار دست از این لباس احرام داشتند پانصد دست داشتند وقتی مشرکین می‌آمدند و معروف هم بود قبیله‌ی فلان می‌رفتند از آن آقا لباس می‌گرفتند ، آن وقت بعضی‌ وقت‌ها مشرکین دیر می‌رسیدند لباس دیگر نبود تمام شده بود لباس‌های احرام آن وقت عریانا طواف می‌کردند چون می‌گفتند با این لباس‌ها درش گناه کردیم باید این لباس‌هایی که درش گناه کردیم ما دیگر طواف نکنیم یکی از چیزهایی که دیگر در همین جا در همین سال نهم است لا یطوفن بالبیت عریان این لا یطوفن بالبیت عریان معلوم شد که پیغمبر فرمودند ، امیرالمؤمنین فرمودند غیر از آیه‌ی مبارکه است که ان الله بریء من المشرکین ورسوله غیر از آیه‌ی مبارکه انما المشرکون نجس فلا یقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا غیر از خود این آیه چند تا مطلب هم امیرالمؤمنین بینن خیمه‌ها می‌چرخیدند و با صدای بلند این را می‌فرمودند یکی‌اش همین است لا یطوفن بالبیت عریانا الی آخره حالا من دیگر نمی‌خواهم وارد بحث جهات دیگرش بشوم .**

**لذا خوب دقت بکنید ما الان بحثی که من الان می‌خواستم انجام بدهم یک چون عرض کردیم از این کتاب عبدالله پسر عمرو عاص بعضی از احادیثش در مصادر ما آمده تمام هدف ما بحثمان این است به این مناسبت این را الان متعرض شدیم عرض کردیم در این کتاب جامع الاحادیث جلد 22 متاسفانه این روایات را یک جا نیاورده مثلا یک روایتش را در باب اول آورده ، ابواب البیع باب اول آورده است .**

**عرض کردیم کرارا در این چند روز روایات متعدد دارند هم اهل سنت هم ما گاهی اوقات یکی‌اش را ذکر کردند گاهی اوقات دو تایش را ذکر کردند گاهی اوقات سه تایش را ذکر کردند گاهی اوقات چهار تایش را ذکر کردند آن چهار تا هم باز اختلاف دارد لذا عرض کردم اگر رساله‌ای نوشته بشود خیلی واضح می‌کند تمام اینها را متون مختلف این در باب اول از کتاب عوالی وقال رسول الله لا بیع الا فی ما تملک این یکی از آنهاست .**

**باز در کتاب عوالی اللآلی در جلد 3 روی عمر بن شبیب ، عرض کردم کتاب جامع الاحادیث وقتی که عوالی را زمان آقای بروجردی خواستند وارد بکنند از نسخه‌ی مستدرک چون کتاب چاپ نشده بود عوالی اللآلی آن وقت چاپ نشده بود از مستدرک وارد کردند این جلد این چاپ‌های بعدی گفتند چرا از مستدرک نقل بکنیم کتاب چاپ شده از خود عوالی مستقیم نقل می‌کنند الان این فرق بین ، اگر یک چیزی در جامع الاحادیث هست در مستدرک نیست چون تا مدت‌ها ، اولا عوالی اللآلی جا نیافتاد بین شیعه مثل صاحب وسائل تصریح دارد که من اعتماد نمی‌کنم .**

**دو : آن نسخه‌ای که بود خطی بود مستدرک از او نقل کرده علمای بعدی ما آمدند از مستدرک نقل کردند دقت می‌فرمایید ، علمای بعدی که بعد از مستدرک آمدند در خود کتاب عوالی دارد روی عمر بن شبیب عن ابیه عن جده این که غلط است دیگر این که چاپ شده الان غلط است عمرو بن شعیب است هر دو را غلط نوشته یکی را عمر بن شبیب نوشته در حاشیه‌اش نوشته در مستدرک هست عمرو بن شعیب اینکه در مستدرک آورده عمرو بن شعیب تصحیح قیاسی است اصطلاحا آقایانی که اهل کتاب هستند می‌دانند اصطلاحا به آن می‌گویند تصحیح قیاسی یعنی خود حاجی نوری دیده عمر بن شبیب غلط است تصحیحش کرده عمرو بن شعیب و الا آن که الان و عرض کردیم نسخه‌ی عوالی که الان چاپ شده نسخه‌ای که الان چاپ شده نسخه‌ای است که در آستان قدس موجود بوده نسخه‌ی آستان قدس به خط خود صاحب عوالی است این نسخه امتیازش این است من آن نسخه را دیدم در کتابخانه در قسمت مخطوطات آستان قدس من این نسخه را خودم به چشم خودم دیدم و ضبط اسمش هم درست نوشته عوالی اللآلی علما بعد گفتند آقا عوالی اللآلی معنا ندارد غوالی اللآلی اسمش هم عوض کردند اسم کتاب را بعد علما عوض کردند آن که به خط خود مولف است عوالی اللآلی است خط مولف الان موجود است یعنی می‌خواهم بگویم الان اینکه الان در قم چاپ کردند این آقایان رحمهم الله این یک نسخه‌ای بوده که در مشهد بوده و این نسخه‌ی مشهد خط خود مرحوم صاحب عوالی است .**

**یکی‌اش را اینجا نقل کرده که قال لا طلاق الا فی ما تملک و لا عتق الا فی ما تملک ولا بیع الا فی ما تلک این یکی را یک متن دیگری است از همان کتاب عمرو بن شعیب ایشان سه تا آورده ربطی به بیع ندارد . پس این باب اول است از ابواب البیع دیگر چون وقت گذشت و ما هم بی حال هستیم بقیه‌اش باشد برای فردا ، متون دیگرش را ان شاء الله فردا می‌خوانم خدمتتان .**

**وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین**